

Effects of Fundamental Human Rights in the International and Islamic Human Rights Systems

1. Taha Teimouri: Department of Public International Law, Za.C., Islamic Azad University, Zanzan, Iran
2. Malek Zolgadr*: Department of Political Science and International Relations, Za.C., Islamic Azad University, Zanzan, Iran.
Email: malekezolgadr@gmail.com (Corresponding Author)
3. Seyed Frashid Jafari Pabandi: Department of Political Science and International Relations, Za.C., Islamic Azad University, Zanzan, Iran

ABSTRACT

Fundamental human rights, as inalienable and non-derogable rights, occupy a central position in both international and Islamic legal systems. These rights not only serve as guarantees for the inherent dignity of human beings but also leave profound and far-reaching effects on the legal structures of both systems. In the international human rights system, fundamental rights, due to their *jus cogens* nature, play a pivotal role in the international responsibility of states and exert wide-ranging influence in areas such as humanitarian law, international trade, universal criminal jurisdiction, and the limitation of state sovereignty. In the Islamic human rights system as well, drawing on sources such as the Qur'an, the Sunnah, and *ijtihad*, fundamental rights are recognized as rights originating from human nature and divine will. The effects of these rights in Islamic jurisprudence and legal principles are reflected through doctrines such as the prohibition of harm (*la darar*), justice, restitution of rights, and respect for human life. Despite commonalities such as human dignity and universality of scope, significant differences are observed in the logic of derivation, scope of application, and implementation of these rights in the two systems. These differences, in practice, result in distinct legal, social, and executive consequences, the analysis of which provides a proper pathway for intercultural dialogue and the promotion of a shared understanding of justice and human rights.

Keywords: *Human Rights System; Islamic Human Rights; Fundamental Human Rights; Jus Cogens Norms; Universal Declaration of Human Rights.*

How to cite: Teimouri, T., Zolgadr, M., & Jafari Pabandi, S. F. (2026). Effects of Fundamental Human Rights in the International and Islamic Human Rights Systems. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 8(1), 1-16.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 26 March 2025
Revise Date: 03 August 2025
Accept Date: 10 August 2025
Publish Date: 30 March 2026



پژوهش‌های تطبیقی فقه،

حقوق و سیاست

آثار حقوق بنیادین بشر در نظام حقوق بشر بین‌المللی و اسلامی

۱. طاهای تیموری: گروه حقوق بین‌الملل عمومی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران
۲. مالک ذوالقدر*: گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. پست الکترونیک: malekezolgadr@gmail.com (نویسنده مسئول)
۳. سید فرشید جعفری پابندی: گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

چکیده

حقوق بنیادین بشر به‌عنوان حقوقی غیرقابل سلب و تعلیق، جایگاهی محوری در نظام‌های حقوقی بین‌المللی و اسلامی دارد. این دسته از حقوق، نه تنها به مثابه ضمانت‌هایی برای کرامت ذاتی انسان مطرح‌اند، بلکه آثار عمیق و دامنه‌داری در ساختار حقوقی هر دو نظام بر جای گذاشته‌اند. در نظام حقوق بشر بین‌المللی، حقوق بنیادین به‌دلیل ماهیت آمره، نقشی اساسی در مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها ایفا می‌کنند و در حوزه‌هایی همچون حقوق بشردوستانه، تجارت بین‌الملل، صلاحیت کیفری جهانی و محدودسازی حاکمیت دولت‌ها دارای اثرگذاری گسترده‌اند. در نظام حقوق بشر اسلامی نیز، با تکیه بر منابعی چون قرآن، سنت و اجتهاد، حقوق بنیادین به‌مثابه حقوقی برخاسته از فطرت و اراده الهی شناسایی می‌شوند. آثار این حقوق در فقه و اصول فقه از طریق قواعدی چون نفی ضرر، عدالت، استیفای حق و احترام به نفس انسانی بازتاب می‌یابد. با وجود نقاط اشتراک چون کرامت انسانی و عمومیت در شمول، تفاوت‌های قابل توجهی در منطق استنباط، دامنه شمول و نحوه اجرای این حقوق در دو نظام دیده می‌شود. این تفاوت‌ها در عمل منجر به بروز آثار متمایزی در زمینه‌های حقوقی، اجتماعی و اجرایی می‌گردد که تحلیل آن‌ها، مسیر مناسبی برای گفت‌وگوی بین‌فرهنگی و ارتقای فهم مشترک از عدالت و حقوق بشر فراهم می‌سازد.

واژگان کلیدی: نظام حقوق بشر؛ حقوق بشر اسلامی؛ حقوق بنیادین بشر؛ قواعد آمره؛ اعلامیه جهانی حقوق بشر.

نحوه استناددهی: تیموری، طاهای، ذوالقدر، مالک، و جعفری پابندی، سید فرشید. (۱۴۰۵). آثار حقوق بنیادین بشر در نظام حقوق بشر بین‌المللی و اسلامی. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۸(۱)، ۱-۱۶.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۶ فروردین ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۲ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۹ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱۰ فروردین ۱۴۰۵



حقوق بنیادین بشر به عنوان بنیادی‌ترین و اساسی‌ترین حقوقی که هر انسان صرف‌نظر از دین، جنس، نژاد، زبان یا موقعیت جغرافیایی، به صرف انسان بودن واجد آن است، همواره از جایگاهی رفیع در اندیشه‌های حقوقی، فلسفی و دینی برخوردار بوده است. این دسته از حقوق که گاه تحت عنوان «حقوق غیرقابل سلب» یا «حقوق غیرقابل تعلیق» نیز از آن‌ها یاد می‌شود، نه تنها به عنوان عناصر لاینفک کرامت انسانی مطرح می‌گردند، بلکه در نظام‌های حقوقی مختلف، مبنای شکل‌گیری سایر حقوق و تعهدات انسانی نیز هستند. در نظام‌های حقوق بشر بین‌المللی و اسلامی، هرچند مبانی، منابع و روش‌های استنباط متفاوتی وجود دارد، اما در هر دو نظام، اذعان به وجود حقوق بنیادین مشترک و لزوم رعایت آن‌ها مشهود است. نظام حقوق بشر بین‌المللی به‌ویژه پس از پایان جنگ جهانی دوم، تلاش کرده است تا از طریق تدوین اسناد بین‌المللی الزام‌آور و ایجاد نهادهای نظارتی، تعهدی جهانی نسبت به رعایت و حمایت از این حقوق ایجاد کند. این نظام با تکیه بر عقلانیت مدرن، اصول حقوق طبیعی، تجربه‌های تاریخی و اجماع جهانی، سعی در شناسایی و حمایت از حقوقی دارد که در همه حال و نسبت به همه افراد قابل اعمال هستند. اسنادی همچون اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸)، میثاق حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) و کنوانسیون‌های منطقه‌ای، مبانی حقوقی این تلاش جهانی را شکل داده‌اند. در این چارچوب، حقوق بنیادین بشر به مثابه قواعد آمره تلقی می‌شوند که نه تنها دولت‌ها را در برابر شهروندان خود ملزم می‌کنند، بلکه حتی در روابط بین‌المللی نیز به عنوان محدودیت‌های اساسی بر حاکمیت دولت‌ها اعمال می‌شوند. در سوی دیگر، نظام حقوق بشر اسلامی نیز بر اساس منابع دینی مانند قرآن کریم، سنت پیامبر (ص)، و اجتهاد فقها، مجموعه‌ای از حقوق را برای انسان‌ها به رسمیت می‌شناسد که بسیاری از آن‌ها با آنچه در اسناد بین‌المللی حقوق بشر آمده است، هم‌راستا و بلکه گاه پیشروترند. اندیشه اسلامی با تأکید بر فطرت انسانی، کرامت ذاتی انسان و مقاصد شریعت، حقوق بنیادینی را شناسایی می‌کند که نسبت به همه انسان‌ها اعم از مسلمان و غیرمسلمان، جاری و محترم شمرده می‌شود. اگرچه در بسیاری از موارد چارچوب اعمال این حقوق تحت قیده‌ای شرعی و فقهی قرار دارد، اما در ادبیات فقهی و اصول فقه نیز شاهد تلاش‌های گسترده‌ای برای توسعه‌ی مفهوم این حقوق در پاسخ به نیازهای زمانه و تحولات اجتماعی هستیم. با این حال، علی‌رغم وجود نقاط اشتراک قابل توجه میان این دو نظام، تفاوت‌های مهمی نیز در خصوص تلقی، تفسیر و آثار حقوق بنیادین بشر به چشم می‌خورد. این تفاوت‌ها که ریشه در مبانی معرفتی، منابع مشروعیت، فلسفه وجودی حقوق بشر و همچنین ساختارهای اجرایی هر نظام دارند، موجب می‌شوند آثار عملی و نظری حقوق بنیادین بشر در هر دو چارچوب متفاوت باشد. برای نمونه، در حالی که در نظام بین‌المللی این حقوق نقش مهمی در تعیین مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، تنظیم روابط دیپلماتیک، و تحدید اعمال حاکمیت دارند، در نظام اسلامی آثار آن‌ها بیشتر در سطح قواعد فقهی، روش‌های اجتهادی و سیاست‌گذاری‌های شرعی تبلور می‌یابد. از این رو، بررسی تطبیقی آثار حقوق بنیادین بشر در دو نظام حقوقی مزبور، نه تنها از حیث نظری اهمیت دارد، بلکه در حوزه عملی نیز می‌تواند درک متقابل فرهنگ‌ها، توسعه نهادهای حقوق بشر در جوامع اسلامی، و ارتقای گفت‌وگوی میان‌فرهنگی را تسهیل کند. شناخت شباهت‌ها و تفاوت‌های این آثار، به ویژه در حوزه‌هایی چون مسئولیت بین‌المللی، حقوق کیفری، تجارت بین‌الملل، حقوق زنان و اقلیت‌ها، نقش تعیین‌کننده‌ای در هم‌افزایی نظری و کاربردی میان این دو نظام دارد. پژوهش حاضر به دنبال پاسخ به این پرسش می‌باشد که حقوق بنیادین بشر در چارچوب نظام حقوق بشر بین‌المللی و حقوق بشر اسلامی دارای چه آثاری می‌باشد؟ در ارتباط با پیشینه پژوهش حاضر می‌توان به مقاله حنیف و جلالی تحت عنوان «لزوم بازخوانی مفهوم حقوق بنیادین بشر به عنوان قاعده آمره بین‌المللی» اشاره داشت. از نظر نویسندگان، «یکی از منابع معتبر حقوق بین‌الملل عمومی قاعده آمره است؛ قاعده‌ای که توسط ماده ۵۳ عهدنامه ۱۹۶۹ وین در خصوص حقوق معاهدات

معرفی گردیده که جامعه بین‌المللی دولتها، در کل خود، آن را در حد قاعده ای که هیچ گونه تخطی از حدود آن مجاز نیست و نه می‌تواند جز با قاعده جدید حقوق بین‌الملل عام، با همان خصوصیت، تغییر یابد، مورد شناسایی قرار داده است. امروزه دیدگاه مطرح حقوقدانان بر این است که عده از حق‌های بشری، به ویژه حقوق بنیادین بشر، نیز جزء قواعد آمره بین‌المللی شمرده می‌شوند. حقوق بنیادین بشر، حقوقی اند که مطابق بند ۲ ماده ۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶ دولتها تحت هیچ نوع شرایطی نمی‌توانند آنها را نقض و یا محدود نمایند. قاعده آمره بین‌المللی، بر خلاف حقوق بنیادین بشر، در مواردی، مانند وضع قاعده آمره جدید توسط جامعه بین‌المللی (دولتها)، تغییر را می‌پذیرد. پس رابطه در میان این دو نوع قاعده از جنس عموم و خصوص من وجه بوده، با در نظر داشت ویژگی‌های هر کدام، تبدیل حقوق بنیادین بشر به قواعد آمره بین‌المللی با ماهیت و ذات حقوق بنیادین بشر منافات دارد. لذا بهتر است بجای قرار دادن حقوق بنیادین بشر در جایگاه قواعد آمره بین‌المللی، آنها در مقام والای تغییرناپذیری خودشان در نظر گرفته شوند. (Hanif & Jalali, 2022) در همین راستا، مقاله جعفری تحت عنوان «حقوق بنیادین بشر در منشور حکومتی امام علی(ع)» جالب توجه است. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد نه تنها حقوقی بنیادینی که تمدن قرن بیستم برای بشر به رسمیت شناخته است، در مقایسه با منشور حکومتی مالک اشتر نوعی سازگاری وجود دارد، بلکه برتری دیدگاه حقوق بشری در منشور حکومتی نسبت به دیدگاه رایج حقوق بشر را نمایان می‌کند (Jafari Lankarani, 1999). همان‌طور که مشاهده می‌گردد، هیچ کدام از پژوهش‌های موجود بر آثار حقوق بنیادین بشر تمرکز ندارد که همین امر نوآوری و جنبه جدید بودن پژوهش حاضر محسوب می‌گردد.

مواد و روش‌ها

در پژوهش حاضر از روش توصیفی تحلیلی و منابع کتابخانه‌ای جهت نگارش مقاله استفاده شده است.

بحث

در این قسمت ابتدا به تبیین مفهوم حقوق بنیادین بشر و مبانی فلسفی آن در نظام حقوق بشر بین‌المللی و حقوق بشر اسلامی پرداخته خواهد شد.

حقوق بنیادین بشر در نظام حقوق بین‌المللی

در این قسمت به تبیین مفهوم حقوق بنیادین بشر و مبانی فلسفی آن در حقوق بین‌الملل پرداخته خواهد شد.

مفهوم حقوق بنیادین بشر در نظام حقوق بین‌المللی

حقوق بنیادین بشر در نظام حقوقی بین‌المللی به آن دسته از حقوق گفته می‌شود که حتی در شرایط اضطراری، مانند جنگ یا تهدید امنیتی، قابل تعلیق یا محدود شدن نیستند. این حقوق در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در ماده ۴ بند ۲ به صورت صریح معرفی شده‌اند و شامل مواردی مانند حق حیات، منع شکنجه، منع مجازات بدون قانون، منع بردگی و حبس به دلیل بدهی، حق شخصیت حقوقی و آزادی اندیشه و دین می‌باشند. اهمیت ویژه این حقوق نه فقط به دلیل متن حقوق بین‌الملل بلکه به خاطر ویژگی‌های فلسفی و اخلاقی آنهاست: این حقوق ظاهراً به عنوان پایه‌های انتزاعی کرامت انسان در نظر گرفته می‌شوند که هیچ مصلحت امنیتی یا اجتماعی نمی‌تواند آنها را مشروغاً نقض کند (Neumayer, 2013).

مبانی فلسفی حقوق بنیادین بشر از منظر حقوق بین‌الملل

در مبانی فلسفی، حقوق بنیادین بشر بر دو اصل بنیادین استوار است: کرامت ذاتی انسان و اقتدار اخلاقی. نخست، فلسفه اخلاق کلاسیک، از سنت اجتماعی تا فیلسوفانی چون لاک و کانت، بر ارزش طبیعی و غیرقابل سلب زندگی و آزادی انسانی تأکید کرده‌اند، که ریشه‌ای برای حقوقی چون قطع نابجای حیات و شکنجه محسوب می‌شوند (Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2023)؛ دوم، جهان‌شناسی حقوق به‌ویژه در آثار رالز، دورکین، و اسکانلون، نشان داده که حقوق بنیادین به‌عنوان اصول اخلاقی عمل می‌کنند، یعنی حضور آنها اولویت‌دار است و نمی‌توان آنها را صرفاً در برابر منافع اجتماعی یا عقلانیت سیاست قربانی کرد (Dworkin, 2008; Scanlon, 2024). علاوه بر این، فیلسوفان مانند آلن گویورت مدعی‌اند که امکان داشتن حقوق انسانی مبتنی بر اقتدار عقل عملی است و این اقتدار دلیل درستی و تلفیق حقوق انسانی با حیثیت روان‌شناختی ذاتی است (Gewirth, 1996; Neumayer, 2013).

حقوق بنیادین بشر در حقوق بشر اسلامی

در این قسمت به تبیین مفهوم حقوق بنیادین بشر و مبانی فلسفی آن در چارچوب حقوق بشر اسلامی پرداخته خواهد شد.

مفهوم حقوق بنیادین بشر در نظام حقوق بشر اسلامی

در نظام حقوق بشر اسلامی، حقوق بنیادین بشر به آن دسته از حقوق گفته می‌شود که بر اساس فطرت انسانی، کرامت خلقتی، حکم وحی و عقل مشترک، به همه انسان‌ها اعم از مسلمان و غیرمسلمان تعلق دارد. این حقوق ضمن آنکه منشأ فقهی و شرعی دارند، اصولی هستند که هیچ اقتضای مصلحت‌گرایی حکومتی یا ضرورت اجتماعی نمی‌تواند آنها را مشروعاً نقض کند. حقوقی مانند حق حیات، منع شکنجه، حق عدالت قضایی و کرامت انسانی، در منابعی چون قرآن، سنت پیامبر (ص)، عقل و اجماع فقها احکامشان به‌صراحت یا به‌فروق تأکید شده است (Hallaq, 2004, 2009; Kamali, 1998, 2002, 2006, 2008; Masud et al., 2009; Rahman, 1982).

مبانی فلسفی حقوق بنیادین بشر از دیدگاه اسلامی

مبانی فلسفی حقوق بنیادین بشر در اسلام بر دو پایه استوار است: کرامت ذاتی انسانی بر مبنای فطرت توحیدی و اقتدار عقل عملی به‌عنوان معیاری برای تشخیص حقوق. کرامت انسانی در قرآن کریم از طریق تصریح به آفرینش و تکریم فرزندان آدم بیان شده: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء: ۷۰). فقهایی مانند شاطبی، طباطبایی و امام خمینی، بر این باورند که این کرامت ذاتی مبنایی برای حقوقی مانند حق حیات، حرمت ناموسی، و حفاظت انسانی است که جامع انسان‌ها را دربرمی‌گیرد (Al-Ghazali, 1997; Al-Ghazzali, 2000; Al-Shatibi, 1996, 1997; Makarem Shirazi, 2000; Mawdudi, 1981). در جنبه عقلانی، عقل به‌عنوان ابزار درک مصالح عمومی و تشخیص ظلم، نقش محوری دارد. فقهایی مانند علامه طباطبایی، محمد تقی جعفری و سایر متفکران معاصر، از عقل به‌عنوان ابزار فهم فقهی استفاده کرده‌اند تا حقوقی چون منع شکنجه، حفظ ازدواج، یا مالکیت مشروع را حتی در غیاب نص صریح اثبات کنند. آنها معتقدند عقل اخلاقی انسان، ضرورت این حقوق را درکی امری بدیهی می‌داند که باید در همه جوامع محترم شمرده شود (Jafari Lankarani, 1999; Tabatabai, 1996). در این نگرش، حقوق بنیادین بشر به‌عنوان قواعدی عمل می‌کنند که به‌لحاظ اقتدار اخلاقی و عقلانی، اولویت دارند؛ هیچ‌گونه مصلحت خاص یا امنیت جامعه نمی‌تواند مشروعاً مستمسک نقض آنها باشد. پذیرش این حقوق، به معنای پذیرفتن یک چارچوب اخلاقی مشترک است که تجاوز به این حقوق، شکستی در تعبیر اسلامی عدالت و اخلاق است (Esposito & Fischbach, 2003; Rahman, 2003).

Esposito & Fischbach, 2003; Sachedina, 2001; (1982; [Sachedina, 2000, 2001, 2009](#); [Waines, 2003](#);
([Rahman, 1982](#); [Waines, 2003](#)).

ویژگی‌های حقوق بنیادین بشر در نظام حقوق بین‌الملل

حقوق بنیادین بشر در نظام حقوق بین‌الملل، مجموعه‌ای از حقوق هستند که به واسطه جایگاه ممتازشان در نظام حقوق بشری، غیرقابل تعلیق، جهان‌شمول و مطلق تلقی می‌شوند. این حقوق، که اغلب در اسناد بین‌المللی همچون میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و سایر معاهدات و رویه‌های بین‌المللی شناسایی شده‌اند، بر ارزش کرامت انسانی و برابری تمامی افراد تأکید دارند. ویژگی اصلی این حقوق آن است که حتی در شرایط فوق‌العاده نظیر جنگ، اغتشاش داخلی، یا وضعیت اضطراری ملی نیز نمی‌توان آن‌ها را به تعلیق درآورد یا محدود کرد ([Buergenthal, 1997](#); [Nowak, 2005](#); [Ssenyonjo, 2016](#)). یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های این دسته از حقوق، عدم قابلیت تعلیق آن‌ها است. بر اساس ماده ۴ بند ۲ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، برخی حقوق مانند حق حیات، ممنوعیت شکنجه، منع برده‌داری، و حق شناسایی شخصیت حقوقی، تحت هیچ شرایطی قابل تعلیق نیستند. این ویژگی، آن‌ها را در زمره قواعد آمره قرار می‌دهد، که تخطی از آن نه تنها در سطح داخلی، بلکه در سطح بین‌المللی نیز ممنوع و غیرقانونی است ([Bianchi, 2008](#); [Cassese, 2005](#); [Meron, 1986](#); ([Orakhelashvili, 2006](#)).

ویژگی مهم دیگر، جهان‌شمولی این حقوق است. برخلاف برخی حقوق بشر که ممکن است با اقتضائات فرهنگی، دینی یا سیاسی جوامع مختلف متفاوت تفسیر شوند، حقوق بنیادین بشر به گونه‌ای طراحی شده‌اند که نسبت به تمامی افراد بشر، فارغ از دین، ملیت، نژاد، جنسیت، یا وضعیت اجتماعی قابل اعمال هستند. این شمول جهانی، ناشی از توافق دولت‌ها در قالب معاهدات بین‌المللی و تأکید مستمر نهادهای بین‌المللی بر لزوم رعایت یک حداقل استاندارد جهانی برای پاسداشت کرامت انسانی است ([Clapham, 2006](#); [Donnelly, 2003](#); ([Freeman, 2017](#)). سومین ویژگی، مطلق بودن یا غیرقابل توازن‌سازی بودن این حقوق است. در نظام حقوق بین‌الملل، بسیاری از حقوق بشر قابلیت محدودسازی و توازن‌سازی با دیگر منافع عمومی را دارند؛ اما حقوق بنیادین به دلیل ماهیت حیاتی و اخلاق‌محورشان، اصولاً از شمول ملاحظات مصلحت‌گرایانه خارج هستند. برای مثال، ممنوعیت شکنجه حتی در برابر مظنون به تروریسم نیز مطلق باقی می‌ماند، چرا که شکنجه با کرامت انسانی، که اساس این حقوق است، ناسازگار است ([Rodley, 2009](#)). ویژگی دیگر حقوق بنیادین، قابلیت اجرا و ضمانت عملکرد بین‌المللی آن‌ها است. این دسته از حقوق از سوی نهادهای نظارتی نظیر کمیته حقوق بشر سازمان ملل، دادگاه اروپایی حقوق بشر، و دادگاه بین‌المللی کیفری مورد بررسی و پیگیری قرار می‌گیرند. کشورهایی که تعهدات خود را در قبال این حقوق نقض می‌کنند، ممکن است با سازوکارهای مسئولیت بین‌المللی، اقدامات تنبیهی یا حتی تعقیب قضایی مواجه شوند. این ویژگی موجب شده تا حقوق بنیادین بشر نه صرفاً اصولی اخلاقی یا توصیه‌ای، بلکه قواعدی الزام‌آور با پیامدهای حقوقی عینی تلقی شوند ([Shelton, 2009](#)). در نهایت، یکی از ویژگی‌های مهم حقوق بنیادین بشر، تأثیرپذیری نهادهای داخلی از آن‌ها است. بسیاری از نظام‌های حقوقی ملی با الهام از این حقوق، اصول قانون اساسی خود را طراحی کرده‌اند و دیوان‌های قانون اساسی یا عالی در کشورهای مختلف به حقوق بنیادین بشر به عنوان منبع تفسیر قانون، تضمین عدالت کیفری، و داوری در تعارض منافع مراجعه می‌کنند. این نقش تعاملی میان نظام حقوق بین‌الملل و نظام‌های داخلی موجب تقویت اقتدار حقوق بنیادین در سطوح ملی و فراملی شده است ([Peters, 2009](#)). در مجموع، حقوق بنیادین بشر در نظام حقوق بین‌الملل به دلیل ویژگی‌های غیرقابل تعلیق بودن، جهان‌شمولی، مطلق بودن، برخورداری از ضمانت اجرا، و تأثیرگذاری بر حقوق داخلی، جایگاه

محوری در ساختار حقوق بشر جهانی دارند. این ویژگی‌ها باعث شده‌اند تا حقوق بنیادین به‌عنوان ستون‌های اساسی نظم حقوقی بین‌المللی شناخته شوند؛ نظمی که در پی صیانت از کرامت انسانی در هر شرایط و برای همه انسان‌ها است.

ویژگی‌های حقوق بنیادین بشر در حقوق بشر اسلامی

حقوق بنیادین بشر در نظام حقوق بشر اسلامی، بر پایه آموزه‌های قرآنی، سنت نبوی و اجتهاد فقها شکل گرفته و دارای ویژگی‌های متمایزی است که آن را از نظام‌های حقوقی سکولار متمایز می‌سازد. این حقوق از منظر اسلام نه صرفاً توافقات انسانی یا قواعد قراردادی، بلکه اموری ذاتی، الهی و برخاسته از کرامت ذاتی انسان به عنوان مخلوق خداوند تلقی می‌شوند. بنابراین، اولین و مهم‌ترین ویژگی این دسته از حقوق، الهی بودن و منشأ وحیانی آن‌ها است. برخلاف نگاه عرفی که حقوق بشر را نتیجه قرارداد اجتماعی یا توافقات تاریخی می‌داند، در حقوق بشر اسلامی، اصول بنیادین مبتنی بر نصوص قطعی الثبوت و قطعی الدلالة قرآن و سنت هستند و در نتیجه، از ثبات و اعتبار ویژه‌ای برخوردارند. برای نمونه، آیاتی مانند ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ (اسراء: ۷۰) بر کرامت ذاتی انسان‌ها دلالت دارند که مبنای اصلی شناسایی این حقوق است (Baderin, 2003; Esack, 1997; Kamali, 2006; Sachedina, 2009).

ویژگی دیگر حقوق بنیادین بشر در اسلام، جهان‌شمولی در عین پابندی به شریعت است. هرچند برخی برداشت‌های غربی از حقوق بشر از ارزش‌های عرفی یا فردگرایانه نشأت می‌گیرند، اما در اسلام، جهان‌شمولی به معنای شمول این حقوق نسبت به همه انسان‌ها، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، زن و مرد، فقیر و غنی است؛ مشروط بر آنکه تفسیر این حقوق در چارچوب شریعت اسلامی صورت گیرد. به عنوان مثال، در «اعلامیه حقوق بشر در اسلام» مصوب قاهره (۱۹۹۰)، تأکید شده که همه انسان‌ها از حیث کرامت انسانی برابرند، اما حدود و تعاریف حقوق در چارچوب شریعت اسلامی تعریف می‌شود (An-Na'im, 2008; Baderin, 2003). سومین ویژگی این حقوق، هم‌زمانی بُعد فردی و جمعی در حقوق بشر اسلامی است. برخلاف نظام‌های لیبرال که بر اولویت آزادی‌های فردی تأکید دارند، اسلام با حفظ جایگاه فرد، بر نقش و مسئولیت فرد در قبال جامعه نیز تأکید می‌کند. حقوق بنیادین بشر در اسلام همواره در تعامل با مسئولیت‌ها، تکالیف و مصالح عمومی تعریف می‌شوند. برای مثال، حق آزادی بیان محترم است، اما به شرط آن‌که منجر به تفرقه، توهین به مقدسات یا نقض مصالح عمومی نشود (Abu Sulayman, 1993; Kamali, 1998, 2002, 2006, 2008; Nasr, 2005; Ramadan, 2009).

چهارمین ویژگی این حقوق، تلازم حق و تکلیف است. در حقوق بشر اسلامی، هر حقی همراه با تکلیفی متقابل تعریف می‌شود. به عنوان مثال، حق حیات نه تنها مورد حمایت مطلق است، بلکه با تکلیف بر حرمت خون انسان و منع ظلم و قتل همراه است. این تلازم میان حق و تکلیف، نوعی توازن اخلاقی ایجاد می‌کند که ضمن احترام به آزادی‌های فردی، به حفظ نظم اجتماعی و ارزش‌های دینی نیز می‌انجامد (Auda, 2007, 2008; Baderin, 2003; Doi, 1984; Sachedina, 2009). پنجمین ویژگی حقوق بنیادین در اسلام، پویایی و انعطاف‌پذیری فقهی آن است. اگرچه بسیاری از اصول بر نصوص قطعی مبتنی هستند، اما در مواردی که نص وجود ندارد یا ابهام وجود دارد، اجتهاد فقها بر اساس مقاصد شریعت (مقاصد الشریعة) نقش کلیدی دارد. این مقاصد شامل حفظ دین، جان، عقل، نسل و مال است که می‌توان بر اساس آن‌ها دامنه حقوق بنیادین را توسعه یا تفسیر کرد. برای مثال، حق آموزش یا بهداشت را می‌توان با استناد به اصل حفظ عقل یا جان از مقاصد شریعت استخراج کرد (Abou El Fadl, 2001; Al-Shatibi, 1996, 1997; Auda, 2007, 2008; Kamali, 1998, 2002, 2006, 2008).

در نهایت، یکی از ویژگی‌های ممتاز حقوق بنیادین بشر در اسلام، تقدم کرامت بر اراده فردی است. در حالی که بسیاری از نظام‌های مدرن بر اراده و انتخاب فردی تکیه دارند، اسلام بر این باور است که کرامت انسانی مقدم بر اراده فردی و حتی آزادی عمل انسان است. به بیان دیگر، آزادی‌های انسانی تا آنجا محترم است که کرامت ذاتی افراد، انسجام اجتماعی و اصول الهی مخدوش نشوند. این تقدم، یک چارچوب اخلاقی و معنوی برای اعمال حقوق فراهم می‌سازد (Esack, 1997; Kamali, 2002; Nasr, 2005; Sachedina, 2009). بنابراین، حقوق بنیادین بشر در حقوق بشر اسلامی با ویژگی‌هایی چون الهی بودن منشأ، جهان‌شمولی شریعت‌محور، تلازم حق و تکلیف، تلفیق مسئولیت فردی و اجتماعی، پویایی اجتهادی، و تقدم کرامت انسانی، جایگاهی متمایز از نظام‌های عرفی دارد. این ویژگی‌ها نه تنها امکان تطبیق این نظام با نیازهای روز بشر را فراهم می‌سازد، بلکه زمینه‌ای برای تعامل و گفت‌وگوی مفهومی میان حقوق بشر اسلامی و نظام بین‌المللی ایجاد می‌کند.

آثار حقوق بنیادین بشر در بخش‌های مختلف نظام حقوق بین‌الملل

حقوق بنیادین بشر به‌عنوان هسته مرکزی نظام حقوق بین‌الملل معاصر، نقش محوری در تحولات مفهومی و عملی این نظام ایفا کرده‌اند. این دسته از حقوق، که از ویژگی الزام‌آور قواعد آمره برخوردارند، نه تنها به‌صورت مستقیم در حوزه حقوق بشر و حقوق بشردوستانه مؤثرند، بلکه آثار قابل توجهی نیز در زمینه‌هایی مانند حقوق معاهدات، مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، تجارت بین‌الملل، مصونیت‌ها، و حقوق کیفری بین‌المللی دارند. یکی از بارزترین جلوه‌های آثار حقوق بنیادین بشر را می‌توان در حوزه حقوق مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها مشاهده کرد. طبق مواد ۴۰ و ۴۱ «پیش‌نویس مواد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها» تدوین‌شده توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل، نقض جدی قواعد آمره، از جمله شکنجه، نسل‌کشی و برده‌داری، مستوجب مسئولیت بین‌المللی خاص دولت‌هاست. در این موارد، نه تنها دولت ناقض مسئول است، بلکه سایر دولت‌ها نیز موظف‌اند با همکاری یکدیگر از استمرار وضع غیرمشروع جلوگیری کرده و آن را به رسمیت نشناسند (Crawford, 2013; Milanovic, 2011; Talmon, 2006). ماده ۵۳ و ۶۴ کنوانسیون وین ۱۹۶۹، هر معاهده‌ای که مغایر با قاعده‌ای از قواعد آمره باشد، باطل و بلااثر تلقی می‌شود. این اصل مانع از انعقاد توافقاتی می‌شود که ناقض حقوق بنیادین بشر نظیر ممنوعیت شکنجه یا تبعیض نژادی باشند (Aust, 2013; Bianchi, 2008; Dörr & Schmalenbach, 2012; Villiger, 2009). در حقوق تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌الملل، حقوق بنیادین بشر به‌عنوان یکی از عوامل مؤثر بر مشروعیت قراردادهای و رفتارهای اقتصادی دولت‌ها و شرکت‌ها عمل می‌کنند. برای مثال، برخی مفسران بر این باورند که در صورتی که قراردادی ناشی از نقض گسترده حقوق بشر باشد، می‌تواند تحت عنوان «قرارداد نامشروع» یا «بدهی ناپاک» در سطح بین‌المللی باطل تلقی شود. همچنین، سرمایه‌گذاری‌هایی که موجب نقض شدید حقوق بشر می‌شوند، می‌توانند از حمایت حقوقی بین‌المللی محروم شوند (Muchlinski, 2001; Peters, 2009; Schlemmer, 2008). در حوزه مصونیت‌های بین‌المللی، نیز استثنائات مرتبط با قواعد آمره نقش مهمی دارند. برخی دادگاه‌های داخلی، از جمله در پرونده العدسانی علیه پادشاهی متحده در دیوان اروپایی حقوق بشر، به این نتیجه رسیده‌اند که مصونیت دولت نمی‌تواند مانع رسیدگی به دعاوی مبتنی بر نقض حقوق بنیادین مانند شکنجه شود. این روند نشانه‌ای از اولویت قواعد آمره بر اصول سنتی مصونیت است (Cassese, 2005; Fox & Webb, 2013). شرکت‌های خصوصی و نهادهای فراملی نیز به‌موجب تحول در عرف بین‌المللی و اسناد راهبردی مانند «اصول راهنمای سازمان ملل درباره کسب‌وکار و حقوق بشر»، موظف‌اند از نقض

حقوق بنیادین بشر اجتناب کنند. پرونده نوسون علیه آریا در کانادا نمونه‌ای است که در آن یک شرکت به دلیل مشارکت در کار اجباری در اریتره، بر اساس اصول عرفی حقوق بشر، مسئول شناخته شد (Clapham, 2006; Deva, 2012; Ruggie). در حقوق بشردوستانه و حقوق محیط زیست بین‌الملل، نیز حقوق بنیادین بشر در حال تبدیل شدن به نقطه پیوند میان امنیت انسانی و محیط زیستی هستند. رأی اخیر دیوان بین‌آمریکایی حقوق بشر درباره تغییرات اقلیمی، حقوق بنیادین مربوط به بقا و سلامت محیط زیست را در زمره قواعد آمره تلقی کرده و مسئولیت‌های دولت‌ها را در این زمینه تشدید کرده است (Boyle, 2012; Hilpold, 2009; Ioannidis, 2020; Knox, 2014; Shelton, 2009). همچنین، در رویه سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای مانند اتحادیه اروپا یا اتحادیه آفریقا، رعایت حقوق بنیادین بشر شرط اساسی در توافق‌های اقتصادی و سیاسی است. این رویه که به صورت «شرط حقوق بشری» در معاهدات درج می‌شود، به کشورها اجازه می‌دهد در صورت نقض حقوق بنیادین، اجرای توافق را متوقف کنند (Bartels, 2005; Hafner-). در مجموع، حقوق بنیادین بشر با دارا بودن جایگاه ممتاز به عنوان قواعد آمره، تأثیرات ساختاری و عمیقی بر نظم حقوقی بین‌المللی گذاشته‌اند. از تعیین مشروعیت معاهدات و رفتارهای دولتی گرفته تا تأثیرگذاری بر مسئولیت کیفری، مدنی و اقتصادی بازیگران مختلف، این دسته از حقوق اکنون به یکی از ستون‌های اصلی ثبات، مشروعیت و عدالت در روابط بین‌المللی بدل شده‌اند.

آثار حقوق بنیادین بشر در حقوق بشر اسلامی

حقوق بنیادین بشر در منظومه حقوق بشر اسلامی، جایگاهی ویژه و بی‌بدیل دارد؛ جایگاهی که نه تنها در منابع اولیه شریعت همچون قرآن و سنت ریشه دارد، بلکه در ساختارهای فقهی و اصولی نیز انعکاس یافته است. حقوقی نظیر حق حیات، کرامت ذاتی انسان، آزادی عقیده و منع شکنجه، از جمله حقوقی هستند که نسبت به تمام انسان‌ها، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، قابل اعمال‌اند و در قالب مفاهیم کلیدی فقه و اصول فقه، مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. در این میان، مفاهیمی چون «مقاصد شریعت»، «قاعده لاضرر»، «قاعده نفی حرج» و «قاعده عدالت» به عنوان ابزارهای تفسیری و مبنایی، آثار چشم‌گیری بر شکل‌دهی به ماهیت و مصادیق این حقوق داشته‌اند. نخستین و مهم‌ترین اثر حقوق بنیادین بشر را می‌توان در توسعه مفهوم مقاصد شریعت (مقاصد الشریعه) مشاهده کرد. علما و فقهای اسلامی از سده‌های اولیه، بر این باور بوده‌اند که احکام شریعت نه فقط برای سامان‌دهی مناسک دینی، بلکه برای حفظ مصالح اساسی بشر وضع شده‌اند. غزالی و پس از او شاطبی، حفظ پنج اصل «دین، نفس، عقل، نسل و مال» را مقاصد کلی شریعت دانسته‌اند. این اصول، به‌طور ضمنی حاوی حقوق بنیادینی همچون حق حیات، حق مالکیت، حق سلامت و آزادی اندیشه هستند (Al-Ghazali, 1997; Al-Ghazzali, 2000; Al-Shatibi, 1996, 1997; Auda, 2007, 2008; Kamali, 2002, 2006). بر این اساس، بسیاری از فقیهان معاصر همچون طاهر بن عاشور و یوسف قرضاوی، تأکید می‌کنند که هرگونه سیاست یا قانون‌گذاری که مغایر با این اهداف باشد، فاقد مشروعیت شرعی است. از سوی دیگر، قاعده لاضرر («لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام») نیز در فقه اسلامی به عنوان یکی از مهم‌ترین مبانی برای احراز و تضمین حقوق بنیادین شناخته می‌شود. بر اساس این قاعده، هیچ حکمی در اسلام نمی‌تواند مجوزی برای ایجاد ضرر جدی نسبت به فرد یا جامعه باشد. این قاعده، در کنار اصول عقل‌گرایی و انصاف در استنباط احکام، امکان آن را فراهم می‌کند که فقیه، حتی برخی احکام اولیه را به دلیل تعارض با کرامت انسان یا ضرورت‌های بنیادین حیات، تعلیق یا تعدیل نماید (Haider, 2015; Hallaq, 2004, 2009; Kamali, 2006; Ssenyonjo, 2016). قاعده نفی حرج نیز نقش مهمی در شناسایی و حمایت از حقوق بنیادین ایفا می‌کند. آیه "مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ" (حج، ۷۸)، اصل نفی

مشقت را بنیان می‌نهد. فقیهان، به‌ویژه در مکتب اهل سنت و شیعه، این قاعده را به‌عنوان یکی از ابزارهای مهم در تقنین و فتوا تلقی کرده‌اند. در نتیجه، اگر یک حکم فقهی به‌گونه‌ای اجرا شود که موجب مشقت شدید یا نافی کرامت انسانی شود، می‌توان آن را موقوف یا تعدیل کرد. این اصل در دفاع از حقوقی مانند حق سلامت، آزادی جسمی و حمایت در برابر شکنجه، بسیار کارآمد تلقی شده است (Saeed, 2007; Scanlon, 2024; Ssenyonjo, 2016). در حوزه اصول فقه اسلامی، نظریه «تزامم» و «اهم و مهم» نیز به‌عنوان یک روش عقل‌گرایانه، امکان اولویت‌بندی میان احکام و ارزش‌ها را فراهم می‌سازد. برای مثال، اگر بین اجرای یک حکم فقهی و حفظ جان انسان تضام ایجاد شود، بر اساس اصول تضام، جان انسان مقدم خواهد بود. این اصل در تدوین سیاست‌های حقوق بشری و حتی قوانین جزایی اسلامی نیز قابل اعمال است، به‌ویژه در مواردی که اجرای حد، با کرامت یا جان فرد تعارض پیدا می‌کند (Al-Khoei, 1999; Mutahhari, 2004; Nasr, 2005; Sistani, 2010). همچنین، حقوق بنیادین بشر در فقه سیاسی اسلامی، زمینه‌ای برای محدودسازی قدرت حاکم اسلامی ایجاد کرده‌اند. فقیهانی مانند نائینی در دوره مشروطه، با بهره‌گیری از اصول اسلامی همچون عدل و شوری، تأکید داشتند که حکومت موظف به رعایت حقوق مردم است و در صورت نقض حقوق بنیادین، فاقد مشروعیت شرعی می‌باشد (Kadivar, 2001; Khomeini, 1985; Mozaffari, 2014; Naeini, 1909). این نگاه، نه تنها از استبداد دینی جلوگیری می‌کند، بلکه بستر فقهی برای گسترش حقوق بشر در نظام سیاسی اسلامی را فراهم می‌سازد. در فقه جزایی اسلامی نیز، اصولی نظیر «درء الحدود بالشبهات» (حدود با شک برداشته می‌شود) به حمایت از کرامت انسانی می‌پردازند. این اصل بیانگر آن است که اجرای مجازات‌های شدید، تنها در صورتی ممکن است که یقین کامل نسبت به وقوع جرم وجود داشته باشد. چنین رویکردی از منظر حقوق بشر اسلامی، سازگار با اصل منع شکنجه و اصل دادرسی منصفانه تلقی می‌شود (Abou El Fadl, 2001; Bassiouni, 1982; Johansen, 2000). از منظر فقه خانواده نیز، تحولات فکری نوگرایان اسلامی در بازنگری به حقوق زنان و کودکان، متأثر از توسعه مفهوم حقوق بنیادین بشر بوده است. فقیهانی مانند فضل‌الله و محمد شلتوت، بر این باور بودند که حقوقی چون آموزش، انتخاب همسر، و عدم خشونت، از حقوق بنیادین زنانند که بدون توجه به جنسیت یا مذهب، باید مورد شناسایی قرار گیرند (Barlas, 2002; Fadlallah, 2002; Shaltut, 2000; Wadud, 1999). در نهایت، بازتاب حقوق بنیادین بشر در فقه و اصول فقه اسلامی، نشان از آن دارد که شریعت اسلامی، ظرفیت‌های گسترده‌ای برای هم‌زیستی با اصول جهانی حقوق بشر دارد، مشروط بر آنکه استنباط‌ها بر پایه مقاصد، عدالت، عقلانیت و کرامت انسانی انجام شود. این ظرفیت‌ها، مسیر تحول فقه اسلامی را از احکام جزئی به ارزش‌های کلان انسانی و جهانی هموار می‌سازند.

نتیجه‌گیری

در نظام‌های حقوقی معاصر، حقوق بنیادین بشر به‌عنوان مجموعه‌ای از حقوقی که از ارزش و کرامت ذاتی انسان سرچشمه می‌گیرد و تحت هیچ شرایطی حتی در مواقع اضطراری قابل تعلیق نیست، جایگاهی محوری یافته‌اند. با این حال، ماهیت، منابع، و آثار این حقوق در نظام حقوق بشر بین‌المللی و نظام حقوق بشر اسلامی تفاوت‌هایی اساسی دارد که شناخت این تفاوت‌ها برای درک عمیق‌تر از چگونگی تبلور، اجرایی شدن و کاربرد حقوق بنیادین بشر در دو نظام ضروری است. نخستین و مهم‌ترین تفاوت میان این دو نظام در منابع و چارچوب‌های بنیادین حقوق بنیادین بشر نهفته است. نظام حقوق بشر بین‌المللی بر مبنای اسناد و معاهدات جهانی و منطقه‌ای، نظیر اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق‌های بین‌المللی، و همچنین قواعد عرفی بین‌المللی شکل گرفته است. این نظام حقوقی بر پایه پذیرش جهانی حقوق بشر و تعهد دولت‌ها به رعایت آن‌ها استوار است و حقوق بنیادین بشر را به‌عنوان قواعد آمره یا *jus cogens* تعریف می‌کند که تمامی دولت‌ها ملزم به

احترام و حمایت از آن هستند. در این نظام، آثار حقوق بنیادین به شکلی گسترده و فراگیر در حوزه‌های مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، حقوق معاهدات، تجارت بین‌الملل، و حتی در حقوق خصوصی شرکت‌ها و نهادهای غیردولتی نمود پیدا می‌کند. برای نمونه، نقض این حقوق منجر به مسئولیت جمعی دولت‌ها، بی‌اعتباری معاهدات مخالف این قواعد، و ایجاد محدودیت برای مصونیت دولتی می‌شود. این تأثیرات، قدرتی جهانی و فراملی به حقوق بنیادین می‌بخشد که در قالب نهادهای بین‌المللی نظارت، پیگرد کیفری و تحریم‌های اقتصادی تجلی می‌یابد. در مقابل، نظام حقوق بشر اسلامی، حقوق بنیادین بشر را در چارچوب شرعی و بر مبنای منابع متنی اصلی دین اسلام شامل قرآن، سنت پیامبر و اجماع فقها می‌نگرد. در این چارچوب، حقوق بنیادین بشر با نگاه به «مقاصد شریعت» و اصول کلی فقهی مانند عدالت، کرامت انسان، قاعده لاضرر و نفی حرج تبیین می‌شود. آثار این حقوق بیشتر در حوزه‌های فقهی، اصول فقه و سیاست فقهی قابل مشاهده است؛ جایی که فقیهان نقش تفسیر و تطبیق احکام اسلامی با شرایط معاصر را ایفا می‌کنند. در این نظام، احترام به حقوق بنیادین بشر منوط به رعایت موازین شرعی است و جایگاه حقوق بشر در تناسب با حکم شرع و حفظ مصالح عمومی معنا پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، این حقوق در عین اهمیت و ارزش ذاتی، چارچوبی دینی و مقید به قواعد شریعت دارند که در آن امکان تعدیل یا استثنا در صورت تعارض با مصلحت شرعی وجود دارد. آثار حقوق بنیادین بشر در نظام بین‌الملل حقوق بشر از حیث قلمرو کاربرد و نهادهای ناظر گسترده‌تر است. حقوق بنیادین بشر در این نظام، خارج از محدودیت‌های دینی و فرهنگی، به عنوان حقوقی جهانی شناخته شده و برای همه افراد صرف نظر از دین، نژاد یا ملیت قابل اعمال است. این ویژگی سبب شده تا آثار این حقوق در حوزه‌هایی مانند مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، انحلال یا ابطال قراردادهای بین‌المللی مخالف با آن، و حتی اعمال محدودیت بر مصونیت دولت‌ها در دعاوی مربوط به نقض حقوق بنیادین برجسته شود. نهادهایی مانند دیوان کیفری بین‌المللی، شورای حقوق بشر سازمان ملل و دادگاه‌های منطقه‌ای حقوق بشر نیز نظارت و ضمانت اجرای این حقوق را به عهده دارند. به همین جهت، حقوق بنیادین بشر در نظام بین‌الملل دارای بعدی حقوقی، قضایی و سیاسی وسیع و تأثیرگذار است. در نظام حقوق بشر اسلامی، آثار حقوق بنیادین بشر بیشتر در چارچوب اخلاقی، فقهی و ساختاری نمود می‌یابد. اصول و قواعد فقهی در مقام تفسیر و تعمیم حقوق بنیادین، فضای انعطاف‌پذیری در برابر شرایط مختلف ایجاد می‌کنند، اما این انعطاف‌پذیری در چهارچوب احکام شرعی و مقاصد کلی شریعت محدود می‌شود. در نتیجه، حقوق بنیادین بشر در نظام اسلامی عموماً به صورت مقید و نسبی فهمیده می‌شوند و در مواردی که با مصالح شرعی یا حفظ نظم عمومی تعارض داشته باشند، ممکن است تعدیل یا محدود شوند. این ویژگی از یک سو امکان تلفیق حقوق بشر با آموزه‌های دینی و فرهنگ اسلامی را فراهم می‌آورد، اما از سوی دیگر، محدودیت‌هایی را در دسترسی به حقوق بنیادین برای برخی اقشار یا در شرایط خاص ایجاد می‌کند. همچنین تفاوت مهم دیگر در حوزه ضمانت اجرا و مکانیسم‌های نظارتی است. نظام بین‌الملل حقوق بشر، نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای مستقل با صلاحیت‌های قضایی و نظارتی برای احقاق حقوق بنیادین بشر دارد. این نهادها توانایی صدور آرای الزام‌آور، رسیدگی به شکایات فردی و اعمال تحریم‌ها علیه دولت‌های ناقض را دارا هستند. در مقابل، نظام حقوق بشر اسلامی فاقد ساختارهای بین‌المللی رسمی و نهادهای مستقل نظارتی است و تحقق حقوق بنیادین بشر بیشتر بر عهده مراجع دینی، فقها و حکومت‌های اسلامی گذاشته شده که خود تفسیر و اعمال حقوق را به عهده دارند. این موضوع موجب شده است که آثار حقوق بنیادین بشر در نظام اسلامی غالباً وابسته به اراده حاکمیت‌های دینی و برداشت‌های فقهی باشد. به لحاظ نظری، نظام حقوق بشر بین‌المللی حقوق بنیادین بشر را محصول یک توافق اجتماعی جهانی و عقلانیت سکولار می‌داند که همگان را در برمی‌گیرد و می‌کوشد ارزش‌های مشترک انسانی را بدون مداخله در باورهای مذهبی یا فرهنگی حفظ کند. در مقابل، نظام حقوق بشر اسلامی حقوق بنیادین را در بستر وحی و تعالیم دینی معنا می‌بخشد و حقوق بشر را

بخشی از نظام کلی شریعت و حفظ مقاصد آن تلقی می‌کند. این تفاوت مبنایی بر شکل‌گیری آثار حقوق بنیادین بشر در دو نظام اثرگذار است؛ به گونه‌ای که در نظام اسلامی، حقوق بنیادین در خدمت تحقق عدالت الهی و حفظ مصالح دینی قرار می‌گیرد و در نظام بین‌المللی، بیشتر تأکید بر تضمین حقوق فردی و اجتماعی به عنوان ارزش‌هایی مستقل است. در نهایت، می‌توان گفت که حقوق بنیادین بشر در هر دو نظام، دارای اهمیت حیاتی و تأثیرگذار در حفاظت از کرامت و حق حیات انسان‌ها هستند، اما تفاوت در مبانی نظری، منابع، حوزه نفوذ و ضمانت اجرا، آثار این حقوق را به گونه‌ای متفاوت رقم زده است. شناخت این تفاوت‌ها نه تنها به فهم بهتر عملکرد هر نظام کمک می‌کند، بلکه امکان گفت‌وگوی میان فرهنگی و حقوقی سازنده برای تطبیق و همگرایی بیشتر این دو نظام در جهت تأمین بهتر حقوق بشر را فراهم می‌آورد. با توجه به چالش‌های جهانی معاصر، تعامل مثبت میان نظام حقوق بشر بین‌المللی و نظام حقوق بشر اسلامی می‌تواند راهگشای ایجاد چارچوبی چندجانبه و جامع برای حمایت از حقوق بنیادین بشر در سراسر جهان باشد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The question of fundamental human rights represents one of the most debated issues within comparative jurisprudence, as it intersects legal philosophy, international law, and Islamic jurisprudence. At the core, these rights are regarded as non-derogable, inalienable entitlements flowing from the inherent dignity of human beings, and are treated as the foundation of both international human rights instruments and Islamic legal doctrines. The article under discussion takes a comparative perspective to analyze the scope, foundations, and effects of fundamental rights within the international human rights system and the Islamic human rights framework. In the international context, fundamental rights are typically embedded in treaties such as the International Covenant on Civil and Political Rights (1966) and are elevated to the level of jus cogens norms, non-derogable under any circumstance, including war or emergency. Authors such as Hanif emphasize that these norms, described under Article 53 of the Vienna Convention on the Law of Treaties (1969), are universally binding, and rights such as the prohibition of torture, slavery, and arbitrary deprivation of life are considered beyond the reach of state derogation (Hanif & Jalali, 2022). Conversely, within Islamic jurisprudence, fundamental rights are interpreted as flowing from divine sources: Qur'an, Sunnah, and the rational faculty of human beings, reinforced by juristic principles such as la darar (no harm), la haraj (no undue hardship), and maqasid al-shari'ah (the higher objectives of Islamic law). For example, Jafari demonstrates in his study of Imam Ali's Charter to Malik al-Ashtar that Islamic conceptions of rights not only align with modern formulations but in some respects surpass them in prioritizing justice, equality, and the protection of the vulnerable (Jafari Lankarani, 1999). Thus, while the two systems converge on dignity as the basis of fundamental rights, they diverge in their conceptual foundations, interpretive methodologies, and mechanisms of implementation.

In terms of philosophical underpinnings, international human rights law locates the justification of fundamental rights within classical and modern ethical traditions that emphasize human dignity, rational autonomy, and the priority of moral claims. The works of Kant, Locke, and more recently Scanlon and Dworkin, stress that rights are not contingent on social utility but are binding principles that trump collective goals (Dworkin, 2008; Scanlon, 2024). Gewirth, for instance, argues that practical reason itself validates human rights as indispensable conditions for agency (Gewirth, 1996), while Neumayer emphasizes that such rights are indispensable in the protection of human dignity against political and security trade-offs (Neumayer, 2013). In Islamic jurisprudence, the philosophical grounding differs but remains no less robust, combining divine revelation with human reason. Hallaq and Kamali, among others, demonstrate that Islam envisions rights as rooted in the primordial nature (fitrah) of human beings, sanctified by God, and binding upon rulers and communities alike (Hallaq, 2004; Kamali, 2002). The Qur'anic proclamation "We have honored the children of Adam" (Qur'an 17:70) becomes a textual foundation for a broad framework of rights including life, dignity, freedom of belief, and justice, which transcend mere human conventions (Sachedina, 2009). Islamic scholars such as Tabatabai and Jafari Lankarani highlight that reason itself, alongside revelation, affirms the necessity of fundamental rights, enabling jurists to recognize their binding force even when explicit scriptural texts are absent (Jafari Lankarani, 1999; Tabatabai, 1996). This dual grounding in revelation and reason gives Islamic rights both a transcendent and rational legitimacy that is distinct from the secular philosophy of the international system.

Another major component of this comparative analysis lies in the distinctive features and operational mechanisms of fundamental rights within each framework. In international law, these rights are characterized by their absolute nature, universality, and enforcement mechanisms. As Cassese, Meron, and Bianchi argue, they are immune from derogation, even in emergencies, and are recognized as jus cogens norms that override conflicting treaties and practices (Bianchi, 2008; Cassese, 2005; Meron, 1986). Their universality ensures their applicability to all human beings, irrespective of nationality, culture, or religion, as emphasized by Clapham and Donnelly (Clapham, 2006; Donnelly, 2003). Moreover, their absoluteness is exemplified by the prohibition of torture, which remains non-derogable even against terrorism suspects, as Rodley observes (Rodley, 2009). These rights are not merely aspirational but are enforceable through institutions such as the UN Human Rights Committee, the European Court of Human Rights, and the International Criminal Court, as Shelton underlines (Shelton, 2009). By contrast, Islamic law frames fundamental rights within the divine-human covenant, granting them features such as divinely sanctioned origin, universality grounded in shari'ah, and an intrinsic link between rights and duties. Scholars like Baderin and An-Na'im note that while universality in Islam applies to all humans, rights are interpreted within the framework of Islamic law (An-Na'im, 2008; Baderin, 2003). Importantly, Islam places emphasis on the interplay between rights and obligations: the right to life is inseparable from the duty to respect life, thereby embedding ethical accountability within the rights framework (Auda, 2008). Moreover, flexibility through juristic tools like maqasid al-shari'ah allows for dynamic interpretation of rights in response to changing circumstances (Al-Shatibi, 1997; Auda, 2007). Hence, while international law stresses universality and enforcement through institutions, Islamic law emphasizes divine origin, moral duties, and interpretive adaptability.

The effects of fundamental human rights in international law are particularly visible in domains such as state responsibility, treaty law, trade, immunities, humanitarian law, and environmental law. Crawford explains that violations of jus cogens rights such as genocide or slavery trigger specific obligations on all states to cooperate in ending the wrongful act and to refrain from recognition

(Crawford, 2013). Under the Vienna Convention, any treaty conflicting with a jus cogens norm is void ab initio, preventing states from legitimizing violations of fundamental rights through agreements (Aust, 2013; Villiger, 2009). In international economic law, fundamental rights shape legitimacy by excluding “odious debts” or contracts derived from gross rights violations (Muchlinski, 2001; Schlemmer, 2008). Case law has also eroded sovereign immunities when fundamental rights such as the prohibition of torture are at stake, as highlighted by Fox (Fox & Webb, 2013). Moreover, transnational corporations are increasingly bound by the UN Guiding Principles on Business and Human Rights, with cases like Nevsun in Canada demonstrating accountability for complicity in forced labor (Deva, 2012; Ruggie). Fundamental rights further intersect with humanitarian and environmental law: Boyle and Knox argue that climate-related threats to survival now implicate jus cogens obligations, extending fundamental rights to environmental protection (Boyle, 2012; Knox, 2014). Similarly, conditionality clauses in EU and AU treaties link economic cooperation to respect for fundamental rights (Bartels, 2005; Salomon, 2007). These diverse impacts reveal that fundamental rights underpin legitimacy across multiple dimensions of international law.

In the Islamic human rights framework, the effects of fundamental rights are realized primarily through jurisprudential doctrines and limitations on state authority. Foundational jurists such as al-Ghazali and al-Shatibi established maqasid al-shari’ah as encompassing protection of religion, life, intellect, progeny, and property, all of which map onto modern fundamental rights (Al-Ghazali, 1997; Al-Shatibi, 1996). The principle of la darar prohibits harmful laws or policies, thus mandating respect for core human rights even against state interests (Hallaq, 2009; Kamali, 2006). Doctrines such as la haraj prohibit unbearable hardship, and the theory of tasahum (balancing conflicting interests) prioritizes preservation of life and dignity over rigid application of penal laws (Saeed, 2007; Ssenyonjo, 2016). Political theorists within Islam, such as Naeini during the Constitutional Revolution, applied these doctrines to argue for limits on rulers and for popular rights as conditions of legitimate governance (Naeini, 1909). Contemporary reformers such as Kadivar and Mozaffari continue this tradition by linking legitimacy to observance of justice and rights (Kadivar, 2001; Mozaffari, 2014). In family and gender rights, Islamic modernists such as Shaltut, Wadud, and Barlas have used the maqasid framework to argue for equality in education, marriage choice, and protection against violence (Barlas, 2002; Shaltut, 2000; Wadud, 1999). Thus, while enforcement mechanisms differ, Islamic jurisprudence demonstrates strong internal resources for protecting fundamental rights and restraining authoritarian tendencies, showing convergence with universal human rights discourse.

In conclusion, the comparative study of fundamental human rights within the international and Islamic systems highlights both shared commitments and distinctive differences. Both frameworks treat these rights as essential to human dignity and beyond legitimate suspension, yet their sources of legitimacy, philosophical underpinnings, and institutional enforcement mechanisms diverge significantly. International human rights law emphasizes universality, enforceability, and jus cogens status, while Islamic jurisprudence emphasizes divine sanction, moral duties, and interpretive flexibility through shari’ah principles. The practical effects of these rights, therefore, differ: in international law, they shape state responsibility, treaty validity, corporate accountability, and humanitarian norms; in Islamic law, they function through jurisprudential doctrines, moral accountability, and limits on political authority. Together, the two systems enrich global discourse, providing complementary visions of how human dignity can be protected and advanced in diverse cultural and legal contexts.

References

- Abou El Fadl, K. (2001). *Speaking in God's Name: Islamic Law, Authority and Women*. Oneworld Publications.
- Abu Sulayman, A. A. (1993). *Towards an Islamic Theory of International Relations: New Directions for Methodology and Thought*. IIIT.
- Al-Ghazali, M. (1997). *Al-Mustasfa min 'Ilm al-Usul*. Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.
- Al-Ghazzali, A. (2000). *The Revival of the Religious Sciences (Ihyā' 'Ulūm al-Dīn)*. Various Translators.
- Al-Khoei, A. (1999). *Al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an*. Al-Maktabah al-Islamiyyah.
- Al-Shatibi, I. (1996). *Maqāsid al-Sharī'ah (The Objectives of Islamic Law)*. Islamic Book Trust.
- Al-Shatibi, I. (1997). *Al-Muwāfaqat fi Usul al-Sharī'ah (Vol. 1–2)*. Dar al-Ma'rifah.
- An-Na'im, A. A. (2008). *Islam and the Secular State: Negotiating the Future of Shari'a*. Harvard University Press.
- Auda, J. (2007). *Maqasid al-Shariah as Philosophy of Islamic Law: A Systems Approach*. International Institute of Islamic Thought.
- Auda, J. (2008). *Maqasid al-Shariah as Philosophy of Islamic Law*. IIIT.
- Aust, A. (2013). *Modern Treaty Law and Practice*. Cambridge University Press.
- Baderin, M. A. (2003). *International Human Rights and Islamic Law*. Oxford University Press.
- Barlas, A. (2002). *Believing Women in Islam: Unreading Patriarchal Interpretations of the Qur'an*. University of Texas Press.
- Bartels, L. (2005). *Human Rights Conditionality in the EU's International Agreements*. Oxford University Press.
- Bassiouni, M. C. (1982). Islamic Criminal Law: Theory and Practice. *Indiana International & Comparative Law Review*, 1(2).
- Bianchi, A. (2008). Human Rights and the Magic of Jus Cogens. *The European Journal of International Law*, 19(3), 491-508.
- Boyle, A. (2012). Human Rights and the Environment: Where Next? *The European Journal of International Law*, 23(3), 613-642.
- Buergeth, T. (1997). *International Human Rights*. West Academic.
- Cassese, A. (2005). *International Law*. Oxford University Press.
- Clapham, A. (2006). *Human Rights Obligations of Non-State Actors*. Oxford University Press.
- Crawford, J. (2013). *State Responsibility: The General Part*. Cambridge University Press.
- Deva, S. (2012). *Regulating Corporate Human Rights Violations: Humanizing Business*. Routledge.
- Doi, A. R. I. (1984). *Shari'ah: The Islamic Law*. Ta Ha Publishers.
- Donnelly, J. (2003). *Universal Human Rights in Theory and Practice*. Cornell University Press.
- Dörr, O., & Schmalenbach, K. (2012). *Vienna Convention on the Law of Treaties: A Commentary*. Springer.
- Dworkin, R. (2008). *Law's Empire*. Harvard University Press.
- Esack, F. (1997). *Qur'an, Liberation and Pluralism: An Islamic Perspective of Interreligious Solidarity Against Oppression*. Oneworld Publications.
- Esposito, J. L., & Fischbach, M. (2003). *A modern Muslim intellectual: The legacy of Fazlur Rahman*. Oxford University Press.
- Fadlallah, M. H. (2002). *Women in Islam*. Dar Al-Malak.
- Fox, H., & Webb, P. (2013). *The Law of State Immunity*. Oxford University Press.
- Freeman, M. (2017). *Human Rights: An Interdisciplinary Approach*. Polity.
- Gewirth, A. (1996). *Human Rights: Essays on Justification and Application*. University of Chicago Press.
- Hafner-Burton, E. (2005). Trading Human Rights: How Preferential Trade Agreements Influence Government Repression. *International Organization*, 59(3), 593-629.
- Haider, N. (2015). *Islamic Legal Orthodoxy*. Routledge.
- Hallaq, W. B. (2004). *Authority, Continuity and Change in Islamic Law*. Cambridge University Press.
- Hallaq, W. B. (2009). *Shari'a: Theory, Practice, Transformations*. Cambridge University Press.
- Hanif, A. H., & Jalali, M. (2022). The necessity of re-examining the concept of fundamental human rights as a peremptory international rule. *Legal Research Quarterly*, 25(100).
- Hilpold, P. (2009). EU Conditionality for Membership and the Principle of Good Neighbourliness. *The Croatian Yearbook of European Law and Policy*, 5, 1-21.
- Ioannidis, M. (2020). Environmental Protection and Jus Cogens. *International Community Law Review*, 22(4), 305-328.
- Jafari Lankarani, J. (1999). *Discussions in Islamic Law*. Islamic Seminary of Qom Press.
- Johansen, B. (2000). *Contingency in a Sacred Law: Legal and Ethical Norms in the Muslim Fiqh*. Brill.
- Kadivar, M. (2001). *Nazariyye-haye Dawlat dar Fiqh-e Shi'a*. Nashr-e Ney.
- Kamali, M. H. (1998). *Freedom of Expression in Islam*. Islamic Texts Society.
- Kamali, M. H. (2002). *Freedom, Equality and Justice in Islam*. Islamic Texts Society.
- Kamali, M. H. (2006). *The Right to Life, Security, Privacy and Ownership in Islam*. IIIT.
- Kamali, M. H. (2008). *Shari'ah Law: An Introduction*. Oneworld Publications.
- Khomeini, R. (1985). *Velayat-e Faqih*. Nashr-e Enghelab-e Eslami.

- Knox, J. H. (2014). The Ruggie Framework and the Root Causes of Human Rights Abuses. In S. Deva & D. Bilchitz (Eds.), *Human Rights Obligations of Business*. Cambridge University Press.
- Makarem Shirazi, N. (2000). *Tafsir Nemouneh*. Dar Al-Tafsir.
- Masud, M. K., Messick, B., & Powers, N. (2009). *Islam and Modernity: Key Issues and Debates*. Edinburgh University Press.
- Mawdudi, A. A. (1981). *Islamic Law and Constitution*. Islamic Publications.
- Meron, T. (1986). *Human Rights and Humanitarian Norms as Customary Law*. Oxford University Press.
- Milanovic, M. (2011). *Extraterritorial Application of Human Rights Treaties: Law, Principles, and Policy*. Oxford University Press.
- Mozaffari, M. (2014). Iranian Islam and the Concept of Democracy. *Middle East Critique*, 23(1), 5-25.
- Muchlinski, P. (2001). Human Rights and Multinationals: Is There a Problem? *International Affairs*, 77(1), 31-47.
- Mutahhari, M. (2004). *Usul-e Falsafeh wa Ravesh-e Realism*. Sadra Publications.
- Naeini, M. H. (1909). *Tanbih al-Umma wa Tanzih al-Milla*. Matba'at-e Majles.
- Nasr, S. H. (2005). *Islamic Science: An Illustrated Study*. World Wisdom.
- Neumayer, E. (2013). Governments' respect for human rights: A hierarchy of obligations. *Journal of Human Rights*, 12(5), 917-939.
- Nowak, M. (2005). *U.N. Covenant on Civil and Political Rights: CCPR Commentary*. N.P. Engel.
- Orakhelashvili, A. (2006). *Peremptory Norms in International Law*. Oxford University Press.
- Peters, A. (2009). Human Rights and the Law of Treaties. In J. Crawford & M. Koskeniemi (Eds.), *The Cambridge Companion to International Law*. Cambridge University Press.
- Rahman, F. (1982). *Islam*. University of Chicago Press.
- Ramadan, T. (2009). *Radical Reform: Islamic Ethics and Liberation*. Oxford University Press.
- Rodley, N. (2009). *The Treatment of Prisoners under International Law*. Oxford University Press.
- Ruggie, J. *Guiding Principles on Business and Human Rights* [UN Doc. A/HRC/17/31].
- Sachedina, A. (2000). *The Islamic Roots of Democratic Pluralism*. Oxford University Press.
- Sachedina, A. (2001). *The Islamic Roots of Democratic Pluralism*. Oxford University Press.
- Sachedina, A. (2009). *Islam and the Challenge of Human Rights*. Oxford University Press.
- Saeed, A. (2007). *Interpreting the Qur'an: Towards a Contemporary Approach*. Routledge.
- Salomon, M. E. (2007). *Global Responsibility for Human Rights: World Poverty and the Development of International Law*. Oxford University Press.
- Scanlon, T. M. (2024). *Contractualism and human rights*. Stanford Encyclopedia of Philosophy Press.
- Schlemmer, E. (2008). Investment, Human Rights, and International Arbitration. *Transnational Dispute Management*, 5(2).
- Shaltut, M. (2000). *Islam: Creed and Law*. Dar al-Shorouq.
- Shelton, D. (2009). *Advanced Introduction to International Human Rights Law*. Edward Elgar.
- Sistani, A. (2010). *Fiqh al-Muyassar*. Al-Maktaba al-Risala.
- Ssenyonjo, M. (2016). *Economic, Social and Cultural Rights in International Law*. Hart Publishing.
- Stanford Encyclopedia of Philosophy. (2023). Human Rights (Winter 2023 Edition). In. California: Stanford University.
- Tabatabai, S. M. H. (1996). *Tafsir al-Mizan*. Dar Al-Mizan.
- Talmon, S. (2006). The Duty Not to Recognize as Lawful a Situation Created by the Illegal Use of Force. In C. Tomuschat (Ed.), *Modern Law of Self-Determination*. Springer.
- Villiger, M. E. (2009). *Commentary on the 1969 Vienna Convention on the Law of Treaties*. Martinus Nijhoff.
- Wadud, A. (1999). *Qur'an and Woman: Rereading the Sacred Text from a Woman's Perspective*. Oxford University Press.
- Waines, D. (2003). *An Introduction to Islam*. Cambridge University Press.